

## بسم الله الرحمن الرحيم

نکاتی از سخن‌رانی پنج‌شنبه، ۲۸ دی ۱۳۹۶

آیه مورد بحث

«وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ»

شرط اصلی اطاعت از یک انسان و بهره‌مندی از هدایت خاص حق تعالی

در این آیه کریمه از سوره‌ی مبارکه‌ی کهف خدای متعال می‌فرماید: کسی را اطاعت نکن که ما قلب او را در غفلت قرار دادیم، و او از هوای نفس و خواسته‌های نفسانی خود پیروی می‌کند یا پیروی کرده است. یکی از شروط اصلی مُطاع بودن یک انسان، مثل مقام رسالت، مقام امامت، بعد از حق تعالی، مفهوم این آیه کریمه است. یکی از نکاتی که در این جا جلب توجه می‌کند نکته‌ای است که در سایر آیات هم با مضامین دیگری وارد شده، و آن این است که خدای متعال اضلال و گمراهی را به خود نسبت داده است، «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ». در این آیه کریمه هم خدای متعال غافل کردن را به خود نسبت داده است و می‌فرماید: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ»، از کسی که ما قلب او را در غفلت قرار دادیم و مبتلای به غفلت کردیم، اطاعت نکن.

اجمال توضیح این مطلب این است که اگر انسان به هدایت عامه و عمومی حق تعالی پاسخ مثبت ندهد، موفق به هدایت دوم که هدایت خاص است نمی‌شود. در تفاسیر معتبر آمده است که حق تعالی دو نوع هدایت دارد. نوع اول هدایت عامه است. اگر شخص مکلف به هدایت عامه و عمومی جواب مثبت دهد و آن را بپذیرد، موفق به هدایت دوم می‌شود، اما اگر نپذیرد و جواب رد دهد، از هدایت دوم که هدایت خاص است محروم می‌شود. اضلال و اغفالی که خدای متعال در آیات به خود نسبت داده، در هدایت دوم است. در مرحله‌ی اول و هدایت اول، این انسان مکلف است که جواب رد به حق تعالی می‌دهد. یعنی خدای متعال انسانی را موفق به توجه به خدای خود و موفق به یاد او کرده، اما این فرد یاد و ذکر حق تعالی را کنار گذاشته، و خود را متوجه به غیر خدا کرده است. در این مرحله‌ی دوم که فرد به ذکر و یاد خدای متعال پشت کرده و به چیزی غیر از او توجه پیدا کرده و توجه به غیر خدا موجب غفلت از حق تعالی شده، خدای متعال غفلت را به خود نسبت می‌دهد. مانند این آیه شریفه که می‌فرماید: «وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا».

منظور از کلمه‌ی قلب، پمپ گردش خون در بدن نیست، بلکه منظور از قلب روح انسان است. حق تعالی می‌فرماید: کسی که به خدای خود و یاد او - که همان هدایت اول است - بی‌توجه بود، خدای متعال او را به خود واگذار می‌کند. در این صورت راه عوض می‌شود و صراط، صراط مستقیم نیست. چنین فردی هدایت مرحله‌ی اول را امتداد نداده، بلکه از آن اعراض کرده است، و چون به هدایت اول پشت کرده، موفق به هدایت دوم نمی‌شود. در همه‌ی زمان‌ها افراد زیادی از مکلفین و بندگان حق تعالی در دنیا هستند که مبتلای به این انحراف می‌شوند.

### دلیل بی‌توجهی انسان به لطف اولیای الهی

اگر دنیا به انسان فرصت تفکر دهد، با توفیق خدای متعال مجهولاتی که در ذهن مؤمن وجود دارد برطرف می‌شود. یک مجهول این است که چرا در زمان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا در زمان ائمه‌ی طاهریین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین مردم کرامات و معجزات و کارهای خارق‌العاده را از آن بزرگواران می‌دیدند، و یا محبت و رأفت ایشان نسبت به خلق الله را مشاهده می‌کردند، اما به این جاذبه‌ها بی‌توجه بودند؟ جذابیت این جاذبه‌ها بسیار قوی است.

گفته شده است: "الإنسان غبيدُ الاحسان". اگر انسان از یک نفر کمی خوبی ببیند، آن را فراموش نمی‌کند، مگر این که انسانیت او خدشه‌دار شده باشد. اگر این چراغ خاموش نشده باشد، انسان بخواهد یا نخواهد، خوبی‌های دیگران همیشه مقابل چشم او است. از بعد از حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام تا کنون ما مورد عنایت و فضل و کرم و رأفت معصومین سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین هستیم. اما چرا ما مجذوب این جاذبه‌های قوی نمی‌شویم؟

سیدین طاووس رضوان‌الله‌تعالی‌علیه در بعضی از آثار قلمی خود می‌نویسد که من در شبی، هنگام نیمه‌شب قصد کردم به سرداب آن بزرگوار در سامرا مشرف شوم. سرداب به معنی زیرزمین است. سید می‌فرماید که من تا اواسط پله‌های سرداب رفتم و متوجه شدم که از داخل سرداب صدای مناجاتی ناله‌مانند می‌آید. مناجات از نجوا به معنی آهسته صحبت کردن است و در مقابل آن منادات به معنی بلند صحبت کردن است. سید می‌گوید: گوش کردم، شنیدم که کسی به خدای متعال عرض می‌کند: خدایا، شیعیان ما بسیار گناه‌کارند و خلاف‌کاری و اشتباه دارند. آن‌ها به اشتباهات خود ادامه می‌دهند، به امید این که ما که امام و پیشوای آن‌ها هستیم، در قیامت از آن‌ها

شفاعت کنیم تا جهنمی نشوند. سپس آن شخص بزرگوار خدای متعال را قسم می‌دهد که تو هم وساطت و شفاعت ما را بپذیر، و آن‌ها را جهنمی نکن.

این نوع محبت، این نوع جاذبه، منحصر به اولیای خدا است. پدر نسبت به فرزند خود این درجه‌ی از محبت را ندارد؛ و گاهی فرزند و افراد خاندان خود را فراموش می‌کند. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: در قیامت آن قدر فشار وجود دارد که پدر و مادرها تنها به فکر خود هستند و فرزندان خود را فراموش می‌کنند. این وضعیتی که سیدبن‌طاووس رضوان‌الله‌تعالی‌علیه از آن بزرگوار ارواح‌الهدی نقل می‌کند، اختصاص به همان چهارده نفر دارد. چه می‌شود که این جاذبه امثال ما را جذب نمی‌کند؟ چرا نسیان و فراموشی و غفلت از این وضعیت که از سوی اولیای خدا و امامان ما به وجود آمده است پیدا می‌کنیم؟

ما این واقعیت را باور کرده‌ایم، زیرا گوینده یعنی سیدبن‌طاووس رضوان‌الله‌تعالی‌علیه از یک انسان موثق، بسیار بالاتر است. عده‌ای از علمای شیعه، او را شبیه به تالی‌تلو معصوم می‌دانند و معتقدند که سید رضوان‌الله‌تعالی‌علیه هرگاه از آن حضرت درخواست می‌کرد که موفق به تشریف به محضر آن بزرگوار شود، اجازه می‌دادند. بنابراین در روایت و این راوی شبهه‌ای نیست. در مروی‌عنه یعنی آن معصوم بزرگوار صلوات‌الله‌علیهم هم شبهه نیست، زیرا مقام عصمت و ولایت و مظهر صفات حق تعالی بودن، که یکی از آن صفات، رأفت است، چنین اقتضایی دارد. «بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ». این بزرگواران مظهر رأفت و محبت حق تعالی هستند. حال چرا برخی از شیعه‌ها و اهل سنت این نکته را فراموش می‌کنند؟

نقل شده است که حداقل هفتاد هزار نفر در غدیر خم جمع شدند، و فرمایشات آن بزرگوار در حدود هفتاد روز قبل از رحلت را گوش کردند. آیا حافظه‌ی انسان آن قدر ضعیف است که چنین حادثه‌ی بزرگی و چنین مطالب سنگینی را فراموش کند؟ آیا می‌توان این‌گونه توجیه کرد که حضرت هفتاد هزار نفر را جمع کردند که به آن‌ها بگویند من علی‌بن‌ابی‌طالب سلام‌الله‌علیه را دوست دارم، شما هم او را دوست داشته باشید؟ این چه دوستی‌ای است که در زمان وجود مقام رسالت قابل تحقق نیست، و مردم باید بعد از رحلت نسبت به آن مبادرت بورزند؟ باید گفت که این امر، دوستی نیست، بلکه تبعیت است. از سوی امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه ولایت و اولی به تصرف بودن و از سوی مردم هم تبعیت واجب است.

### عدم آلودگی به غفلت از یاد خدای متعال، شرط وجوب اطاعت مکلفین از انسان دیگر

یکی از شروط آن کسی که خدای متعال اطاعت او را بر مکلفین واجب کرده، این است که نباید هیچ مقدار از عمر او آلوده‌ی به غفلت از یاد خدا باشد، «وَلَا تُطْعُ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا». هرچند خدای متعال این شرط را به صورت کلی بیان فرموده و نام فردی و یا نسبت او را با مقام رسالت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ذکر نکرده است، اما اگر انسان بخواهد مصداق آن را بیابد باید کسی را پیدا کند که یک لحظه از یاد خدای متعال غفلت نکرده است. کسی که خدای متعال می‌فرماید ما او را از یاد خود غافل کردیم، صلاحیت و شایستگی این‌که واجب‌الاطاعة، مطاع و ولی‌امر باشد، را ندارد. این منطوق آیه است.

بنابراین ما می‌فهمیم که افرادی که از یاد خدای متعال در مقطعی از عمر خود غفلت کرده‌اند، به موجب همان غفلتِ مقطعی، مصداق این آیه‌ی شریفه می‌شوند که خدای متعال فرموده است: حق نداری از آن‌ها اطاعت کنی، یعنی اطاعت از آن‌ها جایز نیست. «وَلَا تُطْعُ» نهی است، یعنی اطاعت جایز نیست، و حرام است. در نتیجه تنها معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین باقی می‌مانند. در صدر اسلام هم عده‌ای به فرمایش مقام رسالت عمل نمی‌کردند. به خصوص یکی دو روز قبل از رحلت، به حضرت عرض کردند که آن دو نفر به جیش اسامه ملحق نشده‌اند، و از شهر بیرون نرفته‌اند تا به جنگ با دشمنان اسلام بروند. حضرت آن دو را مورد عتاب خود قرار دادند که چرا از فرمان ایشان تخلف کرده‌اند. هر دو نفر که پدرخانم مقام رسالت هم بودند، یک جواب سبک نادرست دادند. یکی گفت که ما نمی‌توانستیم جایی برویم که شما را نبینیم. دیگری گفت: اگر ما بیرون می‌رفتیم، بی‌خبر از حال شما و سلامت شما بودیم. به دلیل این آیه‌ی کریمه، امثال این افراد که تخلف از فرمان مقام عصمت کردند جایز‌الاطاعة نیستند، «وَلَا تُطْعُ مَنْ أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا».

### پیروی از خواسته‌های نفسانی و غفلت از فرمان معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین

این آیات در سوره‌ی کهف است که سوره‌ای است که در مکه نازل شد و اقلأً یک مرتبه به گوش این افراد خورده بود. اما آن‌ها از فرمان معصوم غفلت کردند، «وَأَتَّبَعَ هَوَاهُ»، و به دنبال خواسته‌های دل خود رفتند. خواسته‌ی دل آن‌ها این بود که چون در زمان حیات مقام رسالت نتوانستیم مانع ایشان شویم، برای بعد از رحلت طراحی کنیم که خلافت به ما برسد.

آن‌ها هم انسان بودند، اما اطاعت نکردند زیرا آلوده‌ی به رذائل اخلاقی خود بودند. یعنی حب جاه، حب مقام و ریاست داشتند، حسادت و بخل داشتند. آلودگی به این صفات به تعبیر دیگر ابتلا به ذنب اخلاقی و نه ذنب فقهی، است. مبتلایان به ذنب و گناه اخلاقی، روح‌شان آلوده می‌شود. روح که آلوده شد، موفق به دریافت حیات طیبه نمی‌شود.

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً». حیات طیبه یک نوع زندگی و نورانیت پاکیزه‌ای است که در آن، تماس انسان با حقایق به راحتی برقرار می‌شود. معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین همین فضیلت را بر سایرین داشتند و حضور و غیاب برای ایشان یکسان بود. حق تعالی به ایشان قدرت و علمی عطا کرده بود که قابل مقایسه با سایرین نبود. امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه مکرر، به خصوص در یکی-دو روز آخر عمر شریف خود، به مردم می‌فرمودند: "سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي"، قبل از این‌که دیگر من را در میان خود نبینید، سؤالات خود را بپرسید. آن بزرگوار با اشاره به سینه‌ی مقدس خود می‌فرمودند: "إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا"، یا می‌فرمودند: "أَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْرِفُ مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ"، یا می‌فرمودند: "هَذِهِ النَّجْمُ الَّتِي تَرَوْنَهَا فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ كَمَدَائِنِ أَرْضِكُمْ وَ لَهُنَّ أَهْلٌ كَأَهْلِ أَرْضِكُمْ".

سال‌ها است که کشورهای غربی در جستجوی کرات آسمانی هستند و خصوصیات آن‌ها را به صورت اجمال درک می‌کنند. آن‌ها در هزار سال قبل چنین فرمایشاتی از معصومین صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین را جمع کردند. متاسفانه باور آن‌ها نسبت به چهارده معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین از بعضی از شیعه‌ها بیش‌تر است. آنها پذیرفته‌اند که هر چه آن بزرگان فرموده‌اند راست است، و گزاف نیست، لذا قرن‌ها است که تلاش می‌کنند به این حقایق دست یابند. هزاروچهارصد سال قبل امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمودند: این ستاره‌هایی که در آسمان می‌بینید که مانند میخ‌های نقره‌ای هستند، شهرهایی مثل شهرهای شما در کره‌ی خاکی هستند، "و لَهُنَّ أَهْلٌ كَأَهْلِ أَرْضِكُمْ" و سکنه دارند، مثل سکنه‌ای که شهرهای شما در این کره‌ی خاکی دارد. این مباحث نه تنها در آن زمان بلکه در قرن‌ها بعد هم مطرح نبود و در یکی-دو قرن اخیر طرح شده است. انکاء دانشمندان آن کشورها هم به فرمایشات اولیای خدا است که راه را به آن‌ها نزدیک کرده، و امید را در آن‌ها زیاد کرده است. اما ما در خواب غفلت به سر می‌بریم.

اگر ما مانند آن افراد در صدر اسلام، هدایت اول را از حق تعالی نپذیرفته باشیم، جزء مصادیق «أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا» قرار می‌گیریم. غفلت یعنی انسان به یاد خدای متعال نباشد. آلودگی روح انسان به صفات رذیله در صدر اسلام و یا الان یک اثر دارد، و آن جدا شدن از یاد حق تعالی است. غفلتی که در اولی و دومی وجود داشت، اگر الان در دل ما بیاید، همان نتیجه‌ی جدایی از حق تعالی را به دنبال دارد. غفلت در اثر توجه به دنیا به وجود می‌آید. خدای متعال در قرآن، دنیا را مورد نکوهش قرار داده است. اگر ما این مطلب را باور کنیم، دل ما اسیر نمی‌شود. در غیر این صورت با کمک شیطان، دل به دنبال دنیا می‌رود. در چنین دلی خدا وجود ندارد.

### امکان تحقق عدالت ظاهری با وجود غفلت از یاد خدای متعال

«أَعْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا». چنین فردی که انسانیت را از دست داده است، نه این‌که واجب‌الاطاعة نیست، بلکه جایز‌الاطاعة نیست. غفلت از یاد خدای متعال به معنی عادل نبودن و گناه کردن نیست. در صورتی که ما عدالت را ملکه تفسیر نکنیم، ممکن است فردی به حسب ظاهر گناه هم نکند، یعنی ترک کبائر کند و مُصَرَّباً به صغائر هم نباشد، و غفلت از یاد خدای متعال هم داشته باشد و توجه قلب او به غیر خدا باشد. «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ»، خدای متعال در یک انسان دو روح خلق نکرده است. اگر دل را تحویل دنیا دادیم و فرمان آن‌را به دست شیطان سپردیم، دیگر خدایی که به او توجه داشته باشیم در ما وجود ندارد. زندگی و دنیای ما به همین وضعیتی که الان ما به آن مبتلا هستیم تبدیل می‌شود و انسان به تدریج از وضعیت مطلوب دورتر می‌شود.

امام رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمود: عمر سعد دفعی عمر سعد نشد، تدریجی عمر سعد شد. هر چه انسان به دنبال جاذبه‌های غیرالهی برود، جاذبه‌ی حق تعالی در باطن او کم و انسانیت او رقیق‌تر می‌شود. در این صورت آن‌وقت "عَبِيدُ الْإِحْسَانِ" نمی‌شود و اگر روایت نقل شده از سیدبن طاووس رضوان‌الله‌تعالی‌علیه را بشنود تحت تاثیر قرار نمی‌گیرد. او نقل می‌کند که آن بزرگوار روحی‌له‌الفدا در سرداب مناجات می‌کردند و به خدای خود التماس می‌کردند که امت جد خود و شیعیان ایشان را به جهنم نبرد، زیرا که امید این افراد به آن بزرگواران بوده است که راحت گناه می‌کردند؛ نه این‌که معتقد به قیامت نبودند، بلکه معتقد به قیامت بودند که چهارده معصوم صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین در آن قیامت تلاش می‌کنند که شیعیان خود را از جهنم نجات بدهند.

این امید دوم که شیطان به این صورت در باطن این افراد وارد کرده، آن‌ها را گستاخ کرده است که به خود اجازه می‌دهند خلاف مرتکب شوند. اگر انسان انسانیت خود را حفظ کرده باشد، این مقدار لطف و محبت و فضل و کرم از اولیای خدا نسبت به افراد شیعه را فراموش نمی‌کند.

آن‌چه موجب می‌شود -در صدر اسلام یا در زمان ما- عده‌ای نسبت به این امور بی‌تفاوت باشند، و گوش شنوایی نداشته باشند که این مطالب را تصور و روی آن فکر کنند، پر شدن وجودشان از حب جاه، حب مقام، حب ریاست، حب پول، حب شهرت است. افرادی که وجودشان از حسد پر بود نمی‌توانستند ببینند که بعضی از بنی‌هاشم که جزء قریش و از یک خاندان هم بودند، جزء محبوب‌ترین افراد نزد حق تعالی بشوند، هرچند که بعضی از ایشان هم مثل ابوجهل و ابولهب مبعوض‌ترین افراد بودند. زیرا در آن‌ها برای حق جایی باقی نبود و روح خود را از باطل و صفات رذیله پر کرده بودند. مطالب را می‌فهمیدند اما بر روحشان اثر نمی‌گذاشت. ابوسفیان به پسرش معاویه سفارش کرد که فرمایشات آن حضرت را من باور نکردم، تو هم باور نکن. معاویه هم به پدر خود اطمینان داد که او هم باور نکرده است. این نکات، مسائل مبتلابه ما است.

شنیدن حرف حق تمام وجود یک نفر را پر می‌کند، اما دیگری صد بار گوش می‌کند، و از گوش او وارد وجودش نمی‌شود. آن گوش دوم قبل از این‌که حق را بپذیرد، باطل و محبت‌های غیرخدایی را در خود جای داده و جای دیگری باقی نمانده است. تمام مصائبی که به اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین وارد شد، ناشی از همین رذائل اخلاقی در دشمنان‌شان بود. آیات قرآنی می‌فرماید اگر کسی تقوا نداشته باشد، یعنی مبتلا به رذائل باشد و دنبال خواسته‌های نفس خود برود، خدای متعال شعور انسانی را از او می‌گیرد. «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا»، کسی که تقوا نداشته باشد، شعور و تشخیص حق از باطل را ندارد.

اگر یک دانشجو بخواهد در دانشگاه خود موفق باشد، باید صفات رذیله‌ای که مناسب مقام انسانیت نیست را از خود دور نگاه دارد. این تقوا موجب می‌شود که موفقیت او در تحصیل علوم نسبت به انسان‌هایی که آلوده هستند بهتر شود. علت این است که انسان متقی در تلاش‌های علمی خود تمرکز دارد، اما انسان غیر متقی تمرکز ندارد. لذا بهره‌اش از علم و دقایق علمی کم‌تر است.

در زمان حضرت آدم علی‌نبینا و آله‌وعلیه‌السلام همین رذائل اخلاقی موجب شد که قابیل هابیل را کشت. بعضی افرادی که فرمایش مقام رسالت را گوش کردند، انسان‌های سالمی بودند و خود را آلوده نکرده بودند. آن‌ها شنیدند که آن بزرگوار به مردم می‌فرماید: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا». هر انسانی بر حسب طبع خود رستگاری را دوست دارد، لذا فوری تسلیم شدند. عده‌ای هم مثل ابوجهل و ابولهب تا آخر تسلیم نشدند. البته عده‌ای هم در میان راه متوجه پیشروی حضرت شدند. آن‌ها حساب دنیای خود را کردند و ظاهراً تسلیم شدند و ایمان آوردند که عقب نمانند و بتوانند بعد از حضرت قدرت را به دست گیرند.

صرفه‌ی ما به این است که انسانیت خود را از آلودگی‌هایی که هر انسانی مناسب انسانیت خود نمی‌بیند پاکیزه نگاه داریم، در غیر این صورت انسان در انحطاط و پستی و عقب‌رفت به جایی می‌رسد که درک نمی‌کند، وجودش پر از رذائل اخلاقی شده و آلوده است. مصائبی که برای خاندان مقام رسالت بعد از رحلت پیش آمد، ریشه‌ای بود. آن‌ها به خیال خود می‌خواستند ریشه را بزنند. مقام رسالت، مشخص فرموده بودند که بعد از ایشان دوازده جانشین از چه نسلی و با چه نام‌هایی خواهند آمد. کتب اهل سنت از این روایات پر است و آن‌ها نمی‌توانند عذر بیاورند که در صحاح سته‌ی ما نبود. خدای متعال باید اتمام حجت کند. کسی که نمی‌پذیرد می‌خواهد خودیت و منیت را حفظ کند.

### مشکلات ناشی از دوری مردم از روحانیت

شخصی نقل می‌کرد که در افغانستان خودکشی زیاد شده و اخیراً علما و فقهای آن‌ها فتوا داده‌اند که در اسلام خودکشی حرام است. وضعیت عراق هم در ده‌ها سال قبل این‌گونه بود که فاصله‌ی بین روحانیت و مردم خیلی زیاد شده بود، قهراً عوام‌الناس عراق زود منحرف و گمراه می‌شدند. این نقص از امثال ما است. روحانی باید وقت صرف کند و تا اندازه‌ای از راحتی خود صرف‌نظر کند، تا رابطه‌ی تبلیغی او با ملت قطع نشود. امتیاز ایران وجود مجالس موعظه به عناوین مختلف است که در آن‌ها فضائل اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌مورد اشاره و بحث قرار می‌گیرد. از وقتی که مردم در امر به معروف و نهی از منکر، و موعظه‌ی دیگران بی‌تفاوت شدند، مفاسد سریع پیش رفت. اگر تذکر به انسان خلاف‌کار مکرر شود، اثر می‌کند. حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه به آن انسان بی‌دین فرمودند: آیا پنجاه درصد احتمال می‌دهی که خدایی و قیامتی وجود داشته باشد؟ او عرض کرد بله احتمال می‌دهم. حضرت فرمودند: اگر این احتمال را می‌دهی، عقل تو می‌گوید که احتیاط کن.

وضعیت ایران از برکت و نورانیت ولایت اهل بیت صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین است. افرادی هم که بین‌الفسق هستند، بدحجاب یا بی‌حجاب‌اند، گاهی از اوقات که می‌خواهند قسم بخورند، قسم به اسامی ائمه صلوات‌الله‌علیهم‌اجمعین می‌خورند. این امر ریشه دارد و این ریشه در زمانی کار خود را می‌کند. اما اگر این نور به تدریج ضعیف و خاموش بشود، و این چراغ ولایت از دل‌های مردم برداشته شود و جمع بشود، چه باید کرد؟